

جنگ و انقلاب

متن این سخنرانی از مجموعه مقاله‌های لنین با نام «بین دو انقلاب» - ترجمه انگلیسی، چاپ «پروگرس» مسکو ۱۹۷۶ - به فارسی برگردانیده شده است.

برگردان : وارتان میکائیلیان

چاپ اول : بهار ۱۳۶۰

اشاره

لنین این سخنرانی را در تالار اجتماعات مدرسه افسران نیروی دریایی پتروگراد ایراد کرد. بیش از ۲۰۰۰ نفر حضور یافته بودند. آنتونوف، کمیسر سابق کارخانه فولاد اوبخوف در خاطراتش نوشته است: «حضار جلسه بسیار متنوع بودند. گرچه بلیط‌های اندکی در شهر و تا آنجا که به یاد می‌آورم، تنها میان اعضای حزب توزیع شده بود، اما تعداد کسانی که می‌خواستند حضور یابند، از گنجایش تالار بیشتر بود، گروه بسیاری از روشنفکران، دانشجویان، سربازان و افسران آمده بودند. چون جای نشستن نبود، همه سراپا ایستادند و مثل ساردین به یکدیگر فشرده شدند. سکوی سخنرانی در انتهای تالار، روبروی در ورودی قرار داشت. کروپسکایا (همسر لنین) و م.ای. اولیانووا (خواهر لنین) نزدیک سکو ایستاده بودند و پادوایسکی روی پلکان سکو ایستاده بود. سخنرانی بیش از دو ساعت طول کشید. حضار ورود لنین را با ابراز احساسات گرم و پرشوری پذیرا شدند و با دقت خارق العاده‌ای به سخنرانی گوش فرا دادند». متن سخنرانی تا مدتها در دسترس نبود تا چند سالی بعد که شخص ناشناسی رونوشتی از سخنرانی را در انستیتو لنین به اولیانووا تقدیم کرد. این متن در ۲۳ آوریل ۱۹۲۹ در شماره ۹۳ پراودا به چاپ رسید و بعدها در «مجموعه آثار لنین» جلد ۲۴ از صفحه ۳۹۸ تا ۴۲۱ جای گرفت.

ویژگی طبقاتی جنگ

به تازگی در مطبوعات و جلسات عمومی آنقدر به مسئله جنگ و انقلاب پرداخته شده که احتمالاً عده زیادی از شما، نه تنها با بسیاری از جنبه‌های مسئله آشنا باشید بلکه برایتان ملال آور هم شده است. من تاکنون یکبار هم فرصت سخن گفتن یا حتی شرکت در جلسات حزبی یا هر جلسه عمومی دیگری در این ناحیه را نداشته‌ام، و از اینرو، تن به این مخاطره می‌دهم که شاید تکرار مکررات کنم یا به آن جنبه‌های مسئله که بیشتر مورد توجه شما است به تفصیل تمام نپردازم.

به نظر من، مهمترین چیزی که معمولاً در مسئله جنگ بر آن چشم می‌پوشند، موضوعی اساسی که توجه چندانی به آن نمی‌شود و بحث‌های بسیار – و باید بگویم بیهوده، نومیدانه و بی‌اساس – در آن مورد جریان دارد، مسئله ویژگی طبقاتی جنگ است:

چه چیزی سبب جنگ شد، چه طبقاتی در آن شرکت دارند، و چه شرایط تاریخی و تاریخی – اقتصادی باعث شروع آن شد. تا آنجا که من توانسته‌ام شیوه برخورد به مسئله جنگ در جلسات عمومی و حزبی را پیگیری کنم، به این نتیجه رسیده‌ام که دلیل وجود این همه سوء تفاهم در مورد این موضوع، در اغلب موارد، آن است که هنگام پرداختن به مسئله جنگ، به زبان‌هایی کاملاً متفاوت سخن می‌گوئیم.

از دیدگاه مارکسیسم، یعنی از دید سوسیالیسم نوین علمی، موضوع اصلی در هر بحثی به وسیله سوسیالیستها در مورد چگونگی ارزیابی جنگ و چگونگی برخورد با آن، این است: جنگ به چه دلیلی انجام می‌شود، و کدام طبقات آن را بر صحنه آورده و هدایت می‌کنند. ما مارکسیستها از آن دسته افرادی نیستیم که مخالف قسم خورده همه جنگها هستند. ما می‌گوئیم: هدف ما دست یافتن به نظام سوسیالیستی جامعه است که با محور تقسیم بشریت به طبقات، با امحاء هر گونه استثمار انسان به دست انسان و ملت به وسیله ملت، به ناگزیر همانا احتمال بروز جنگ را از میان خواهد برد. اما در جنگ برای دستیابی به آن نظام سوسیالیستی جامعه، ما مجبور به رویارویی با شرایطی هستیم که طی آن، مبارزه طبقاتی در هر ملت مفروضی بتواند علیه جنگ میان ملتهای مختلف سر برآورد، جنگی که سرنوشت آن را همین مبارزه طبقاتی معلوم خواهد کرد. از اینرو، ما نمی‌توانیم وقوع جنگهای انقلابی، یعنی جنگهای حاصل از مبارزه طبقاتی، جنگهایی را که از سوی طبقات انقلابی به پا می‌شوند و جنگهایی را که دارای اهمیت انقلابی مستقیم و مبرم هستند، غیر محتمل بدانیم. وقتی به یاد بیاوریم که تاریخ انقلابهای اروپایی در قرن گذشته، مثلاً در طی ۱۲۵ تا ۱۳۵ سال، جنگهایی اکثراً ارتجاعی را برای ما به ارمغان آورده است اما جنگهایی انقلابی مانند جنگ توده‌های انقلابی فرانسه علیه اروپای متحد سلطنت طلب، عقب مانده، فئودال و شبه فئودال را نیز به ما عرضه کرده است، کمتر از پیش می‌توانیم چنین جنگهایی را غیر محتمل بشماریم. امروزه در اروپای غربی، و به تازگی اینجا در روسیه نیز، هیچ چیزی بیش از ذکر نمونه جنگهای انقلابی، توده‌ها را فریب نمی‌دهد. جنگ داریم تا جنگ. ما باید به روشنی بدانیم که چه شرایط تاریخی ای سبب آغاز جنگ شده، کدام طبقات آن را به پا کرده‌اند، و به چه فرجامی می‌خواهند برسند. اگر اینها را ندانیم، همه حرفهایمان درباره جنگ، لزوماً سراسر بیهوده خواهد بود و بیش از آنکه موضوع را روشن کند، خشم مان را دامن خواهد زد. به این دلیل حالا که شما جنگ و انقلاب را موضوع صحبت امروز قرار داده‌اید، این حق را به خود می‌دهم که بیشتر به این جنبه از موضوع بحث مان بپردازم.

ما همه این گفته کلاوزویتس(۱)، یکی از مشهورترین نویسندگانی که در باب فلسفه و تاریخ جنگ مطلب نوشته است را می‌دانیم که می‌گوید: «جنگ، ادامه سیاست است با وسایلی

دیگر» (۲). این گفته نویسنده‌ای است که اندکی پس از دوره جنگ‌های ناپلئونی، تاریخ جنگ‌ها را بررسی کرد و درسهایی فلسفی از آن گرفت. این نویسنده، که حالا بی تردید هر شخص متفکری با نظرات بنیادین آشنا است، حدود هشتاد سال پیش، این تصور عامیانه جنگ را زیر سؤال قرار داد که جنگ چیزی است جدا از سیاست دولتها و طبقات درگیر و حمله ساده‌ای است که صلح را برهم می‌زند و سپس در پی آن، صلحی که به این ترتیب مختل شده باز مستقر می‌شود تا اندازه‌ای که بتوان گفت: «جنگیدند، و بعد دست کشیدند!». این دید که سراسر نتیجه نادانی است سالها پیش رد شده، و با هر تحلیل کم و بیش دقیقی از هر دوره تاریخی جنگ‌ها، باز رد می‌شود.

جنگ، ادامه سیاست است با وسایلی دیگر. همه جنگ‌ها از نظام‌های سیاسی زاینده‌شان جدایی ناپذیرند. سیاستی که دولتی مفروض، و طبقه‌ای مفروض در درون آن دولت، مدتها پیش از آغاز جنگ در پیش گرفته، به ناگزیر به وسیله همان طبقه در خلال جنگ ادامه می‌یابد و تنها شکل عملی ساختنش تغییر می‌کند.

جنگ، ادامه سیاست است با وسایلی دیگر. هنگامی که شهری‌های انقلابی و دهقانان انقلابی فرانسوی، در اواخر قرن هجدهم، سلطنت را با وسایل انقلابی برانداختند و جمهوری دموکراتیک برقرار کردند - هنگامی که شر سلطنت، و همینطور زمینداران را به شیوه انقلابی از سر خود کم کردند - آن مشی طبقه انقلابی، پایه‌های بقیه اروپای خودکامه، تزاری، امپراتوری و شبه فئودالی را به لرزه واداشت. و ادامه اجتناب ناپذیر آن مشی طبقه پیروز انقلابی در فرانسه، جنگ‌هایی بود که همه کشورهای سلطنت طلب اروپا، با ائتلاف معروف شان، طی جنگی ضد انقلابی علیه فرانسه انقلابی، در آن صف بستند. همانطور که خلق انقلابی فرانسه برای نخستین بار در داخل کشور، توان انقلابی را به میزانی نشان داد که قرن‌ها بود سابقه نداشت، در جنگ اواخر قرن هجدهم نیز، با تغییر کل نظام استراتژی خود، کنار گذاشتن همه قوانین و سنت‌های قدیمی جنگ، جایگزین ساختن ارتش نوین انقلابی خلق بجای نیروهای مسلح قدیمی و آفریدن روش‌های نوین جنگ، خلاقیت انقلابی عظیم مشابهی را به نمایش گذاشت. به نظر من، این نمونه از آن جهت قابل توجه است که چیزهایی را به روشنی به ما نشان می‌دهد که حالا روزنامه نگاران بورژوا، وقتی پا انداز تعصبات عامیانه و نادانی توده‌های عقب مانده می‌شوند، فراموش می‌کنند. این توده‌ها ارتباط نزدیک اقتصادی و تاریخی میان انواع جنگ، و سیاست هر کشور را تا پیش از وقوع آن، و سیاست هر طبقه‌ای را که پیش از جنگ حکومت می‌کرده و به وسایل به اصطلاح «مسالمت آمیز» به فرجام خود رسیده است، نمی‌فهمند. می‌گوئیم به اصطلاح، چرا که قهر وحشیانه لازم برای تضمین حکومت مسالمت آمیز بر، مثلا، مستعمرات را به سختی می‌توان مسالمت آمیز خواند.

صلح بر اروپا حاکم بود، اما به این دلیل که سلطه ملل اروپایی بر صدها میلیون مردم مستعمرات، تنها با جنگ‌های پیوسته، پی در پی و پایان ناپذیری حفظ می‌شد که ما اروپایی‌ها اصولاً آنها را جنگ نمی‌دانیم، زیرا اکثریت قریب به اتفاق آنها هیچ شباهتی به جنگ نداشتند، بلکه همانند کشتارهای وحشیانه و قتل عام مردم غیرمسلح بودند. موضوع این است که اگر بخواهیم بدانیم که جنگ کنونی برای چیست، باید ابتدا کل سیاست‌های قدرتهای اروپایی را بررسی کنیم. نباید این یا آن نمونه، و این یا آن مورد خاص را در نظر بگیریم که ممکن است به آسانی از زمینه پدیده‌های اجتماعی بیرون کشیده شده باشد، و این ارزشی ندارد، زیرا نمونه خلاف آن را نیز می‌توان به همان آسانی ذکر کرد. اگر می‌خواهیم بفهمیم که جنگ کنونی

چگونه به شکلی استوار و اجتناب ناپذیر، از این نظام زائیده شد و رشد کرد باید کل سیاست تمامی نظام دولتهای اروپایی را در نظر بگیریم.

ما مدام شاهد تلاش هایی، بخصوص از جانب مطبوعات سرمایه داری - خواه سلطنت طلب یا جمهوریخواه - هستیم که می خواهند معنی تاریخی ای را به این جنگ اضافه کنند که فاقد آن است. مثلاً در جمهوری فرانسه، شرکت فرانسه در این جنگ به عنوان ادامه و همتای جنگهای انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲، بیش از هر تمهید دیگری مورد استفاده قرار می گیرد. به منظور اغفال توده های فرانسوی، کارگران فرانسوی و کارگران همه کشورها، بیش از هر تمهید دیگری می کوشند «اصطلاحات» و برخی از شعارهای سالهای انقلاب را به دوره ما اطلاق کنند و یا سخنانی از این قبیل را مطرح کنند که حالا هم فرانسه جمهوریخواه در برابر سلطنت طلبان از آزادیش دفاع می کند. واقعیت «ناچیزی» که نادیده گرفته می شود این است که در ۱۷۹۲، جنگ به وسیله طبقه ای انقلابی در فرانسه به پا شده بود که دست به انقلاب بی نظیری زده بود و برای نابودی نهایی سلطنت فرانسه و قیام علیه اروپای متحد سلطنت طلب، با هدف منحصر به فرد و واحد انجام مبارزه انقلابی، قهرمانی های بی سابقه ای از خود نشان داده بود.

جنگ در فرانسه، ادامه سیاست طبقه ای انقلابی بود که انقلاب کرده بود، به جمهوری دست یافته بود، با قدرتی بی سابقه به حساب سرمایه دارها و زمیندارها رسیده بود و در ادامه آن سیاست، به جنگی انقلابی علیه اروپای متحد سلطنت طلب پرداخته بود.

آنچه ما در حال حاضر در برابر داریم، عمدتاً دو اتحاد، و دو گروه از قدرتهای سرمایه داری است. ما همه بزرگترین قدرتهای سرمایه داری دنیا - بریتانیا، فرانسه، آمریکا و آلمان - را در برابر داریم که دهها سال است سیاست رقابت بی پایان اقتصادی را سرسختانه در پیش گرفته اند که هدفش دست یافتن به تفوق جهانی، منکوب کردن کشورهای کوچک و سه برابر و ده برابر کردن منافع حاصل از سرمایه بانکی است که تمام دنیا را در دام نفوذ خود گرفتار کرده است. سیاست های بریتانیا و آلمان در پی این چیزها است. من بر این نکته تأکید می کنم. هر چه بیشتر بر این نکته تأکید شود باز هم کم است، زیرا اگر این را فراموش کنیم، هرگز نخواهیم فهمید این جنگ برای چیست، و در نتیجه، به آسانی بازیچه هر مبلغ بورژوازی می شویم که می کوشد عباراتی دروغین را به ما غالب کند.

سیاستهای واقعی دو گروه غولهای سرمایه داری - بریتانیا و آلمان، که به اتفاق متحدان خود، علیه یکدیگر وارد میدان شده اند - یعنی سیاستهایی را که از دهها سال پیش از جنگ در پیش گرفته بودند باید مورد مطالعه قرار داد و کل آنها را درک کرد. اگر این کار را نکنیم، نه تنها یک ضرورت اساسی سوسیالیسم علمی و بطور کلی تمامی علم الاجتماع را نادیده گرفته ایم، بلکه قادر به درک هیچ چیزی در مورد جنگ کنونی هم نخواهیم بود. در این صورت، به جای میلیوکوف (۳) خائن نشستیم که دارد شوونیسم و نفرت ملی از ملت دیگر را با روشهایی تبلیغ می کند که همه جا بدون استثناء پیاده می شوند - روشهایی که کلاوزویتس حدود هشتاد سال پیش، وقتی درباره شان می نوشت، همین دیدگاهی را به استهزاء گرفت که امروز برخی به آن معتقدند، یعنی اینکه ملتها در صلح زندگی می کردند و بعد ناگهان جنگ شروع شد. انگار که واقعاً همینطور هم بوده است! چطور می توان علل جنگی را، بدون توجه به روابط آن در قبال سیاست پیش از جنگ فلان دولت، فلان نظام حکومتی و فلان طبقات توضیح داد؟ تکرار می کنم: این نکته ای اساسی است که همیشه آن را نادیده می گیرند. نفهمیدن آن، نه دهم تمامی بحثهای مربوط به جنگ را به مشاجره صرف و لفاظی های بیهوده بدل می کند. ما می گوئیم:

اگر سیاستهای هر دو گروه متخاصم را طی چندین دهه اخیر مطالعه نکرده‌اید - تا از عوامل تصادفی و نقل نمونه‌های نادر پرهیز کنید - و اگر نشان نداده‌اید که این جنگ چه روابطی با سیاستهای پیش از جنگ دارد، پس نمی‌فهمید که این جنگ برای چیست.

این سیاستها یک چیز را به ما نشان می‌دهند: رقابت مداوم اقتصادی میان دو غول بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری. در یک سو بریتانیا را داریم، کشوری که بخش اعظم کره زمین را در اختیار دارد، کشوری که از نظر ثروت، مقام اول را کسب کرده و این ثروت را نه به وسیله کار کارگران خود، بلکه بیشتر از طریق استثمار مستعمرات بی‌شمار و به وسیله قدرت وسیع بانک‌هایش گرد آورده است. این قدرت در رأس همه بانک‌های دیگر است که به صورت گروه کوچک بی‌اهمیتی از چهار یا پنج بانک عمده به وجود آمده که میلیاردها روبل سرمایه اندوخته‌اند و این پول‌ها را به صورتی بکار می‌اندازند که بی‌اغراق می‌توان گفت امروز هیچ‌تکه زمینی در دنیا وجود ندارد که سرمایه‌انگلیسی آن را با هزار و یک رشته به دام نیانداخته باشد. این سرمایه در آغاز قرن حاضر، که فعالیت‌هایش در ورای مرزهای کشورها گسترش یافت و گروهی از بانک‌های بزرگ را به وجود آورد که ثروت هنگفتی در دست داشتند، افزایش یافت. و سرمایه‌ای شد که با ایجاد این گروه کوچک بانکی، تمام دنیا را در دام میلیاردهای خود اسیر کرده است. مختصر و مفید، این است سیاست اقتصادی بریتانیا و سیاست اقتصادی فرانسه که حتی نویسندگان فرانسوی، که بعضی‌شان همکاران اومانیته (۴) - روزنامه‌ای که حالا در کنترل سوسیالیست‌های سابق (و در واقع مردی چون لیسبس، نویسنده مشهور امور مالی) است - هستند، سالها پیش از جنگ اظهار داشتند: «فرانسه یک امپراتوری مالی است، فرانسه یک اولیگارش‌ی مالی است؛ فرانسه نزولخوار* دنیا است».

در سوی دیگر، و در جهت مقابل این گروه اساساً انگلیسی - فرانسوی، گروه دیگری از سرمایه‌داران را داریم که حتی حریص‌تر، درنده‌تر و غارتگرتر است، گروهی که هنگامی بر سر میز ضیافت سرمایه‌داران رسید که همه صندلی‌ها اشغال شده بود، اما این یکی، روش‌های جدیدی را برای گسترش تولید سرمایه‌داری، تکنیک‌های پیشرفته و تشکیلات برتری را در مبارزه آنها وارد کرد، که سرمایه‌داری کهن، سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد را به سرمایه‌داری تراست‌ها، سندیکاها و کارتل‌های بزرگ تبدیل کرد. این گروه، آغاز تولید سرمایه‌داری دولتی را مطرح کرد که قدرت عظیم سرمایه‌داری و قدرت عظیم دولت را در یک مکانیسم واحد آمیخت و دهها میلیون مردم را وارد تشکیلات واحد سرمایه‌داری دولتی کرد. این است تاریخ اقتصادی، و این است تاریخ دیپلماتیک با عمر چند ده سال، که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آن چشم‌پوشد. این تنها و تنها علامت راهنما برای حل مسئله جنگ به صورتی شایسته است؛ شما را به این نتیجه می‌رساند که جنگ کنونی هم حاصل سیاست‌های طبقاتی است که در آن درگیر شده‌اند، و حاصل سیاست‌های دو غول برتری است که مدتها پیش از جنگ، تمام دنیا و همه کشورها را در دام استثمار مالی گرفتار کرده‌اند و کره زمین را از نظر اقتصادی میان خود تقسیم کرده‌اند. آنها باید که با هم برخورد می‌کردند، زیرا تقسیم مجدد این برتری، از دیدگاه سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیر شده بود.

تقسیم سابق بر پایه این واقعیت بود که بریتانیا، طی چند قرن، رقبای پیشین خود را از میان برده بود. یکی از رقبای پیشین، هلند بود که بر تمام دنیا فرمان می‌راند. دیگری فرانسه بود که حدود صد سال بخاطر دست یافتن به برتری، جنگیده بود. بریتانیا پس از یک رشته جنگ‌های

* در متن اصلی: وام‌پرداز - م.

طولانی، به لطف قدرت اقتصادی و سرمایه بازرگانش، توانسته بود سلطه بی چون و چرای خود را بر سراسر دنیا مستقر سازد. در ۱۸۷۱، غارتگر جدیدی نمایان شد؛ قدرت سرمایه داری جدیدی به پا خاست و با گام های بسیار سریع تر از بریتانیا توسعه یافت. این نکته‌ای اساسی است. هیچ کتابی درباره تاریخ اقتصادی نخواهد یافت که این واقعیت مسلم – واقعیت توسعه سریع تر آلمان – را انکار کرده باشد. این توسعه سریع سرمایه داری در آلمان، توسعه غارتگر جوان نیرومندی بود که وارد کنسرت قدرتهای اروپایی شد و گفت: «شما هلند را نابود کردید، فرانسه را شکست دادید، نصف دنیا را تصرف کرده‌اید، حالا دیگر لطف فرموده به ما اجازه بدهید سهم منصفانه مان را برداشت کنیم». «سهم منصفانه» یعنی چه؟ و در دنیای سرمایه داری، دنیای بانک ها، چه تعریفی دارد؟ در دنیای بانک ها قدرت یعنی تعداد بانک ها، یعنی همان تعریفی که یک بلندگوی میلیاردی آمریکایی، با صراحت خاص آمریکایی و بدگمانی خاص آمریکایی به دست داد: «جنگ اروپا برای سلطه بر دنیا به پا شده است. برای سلطه بر دنیا، دو چیز لازم است: دلار و بانک. ما دلارش را داریم، بانک هایش را هم خواهیم ساخت و بر دنیا مسلط خواهیم شد». این اظهار نظر یک روزنامه مهم میلیاردی آمریکایی بود. باید بگویم که این اظهار نظر بدبینانه یک میلیاردی پر سر و صدای آمریکایی، هزار بار بیشتر حقیقت دارد تا هزاران مقاله دروغگوییان بورژوازی که سعی دارند به مردم بقبولانند که این جنگ برای منافع ملی و مسائل ملی و این گونه یاوه‌های مشعشع کاملاً آشکار به پا شده است؛ دروغ هایی که تاریخ را کاملاً منکر می شوند و نمونه منحصر به فردی چون مورد آلمان درنده خو را مثال می زنند که به بلژیک حمله کرد. این مورد، بی تردید موردی واقعی است. این گروه از غارتگران با وحشیگری حیوان صفتانه‌ای به بلژیک حمله کرد(۵)، اما همان کاری را کرد که گروه دیگر، روز پیش از آن، و با وسایلی دیگر انجام داده و امروز نیز با کشورهای دیگر همان می کند.

انضمام

هنگامی که درباره انضمام [خاک سایر کشورها] صحبت می کنیم – و این در رابطه با مسئله‌ای است که من می گویم اجمالاً به عنوان تاریخ روابط اقتصادی و دیپلماتیکی که به جنگ کنونی ختم شد برای شما تشریح کنم – هنگامی که درباره «انضمام» صحبت می کنیم، یادمان می رود که معمولاً جنگ به همین دلیل به پا می شود؛ بخاطر قطعه قطعه کردن مناطق فتح شده، یا عامیانه تر بگوئیم، برای تقسیم غنایمی که دو دسته دزد به تاراج برده‌اند. هنگامی که درباره «انضمام» صحبت می کنیم، همیشه با روشهایی مواجه می شویم که، به اصطلاح علمی، در مقابل انتقاد تاب نمی آورند، و همانند روش های ژورنالیزم عامیانه، حيله و فریب تعمدی هستند. اگر از یک شوونیست یا سوسیال شوونیست روس بپرسید «انضمام به آلمان»* یعنی چه، خواهید دید که او موضوع را به درستی برایتان توضیح خواهد داد، زیرا کاملاً آن را می فهمد. اما هرگز درباره سؤال شما در مورد یک تعریف کلی از «انضمام»، که برای همه – آلمان، بریتانیا و روسیه – مناسب باشد، پاسخی نخواهد داد. هرگز این کار را نخواهد کرد! و هنگامی که رچ(۶) (برای اینکه نمونه‌ای زنده داده باشیم) پراودا(۷) را به استهزاء گرفت و گفت: «این پراودیست ها قضیه کورلند(۸) را نمونه‌ای از «انضمام» می دانند! چگونه می توان با اینگونه

* منظور این است که آلمان سرزمین دیگری را ضمیمه خاک خود کند – م.

افراد صحبت کرد؟» و ما جواب دادیم: «لطفاً «انضمام» را طوری تعریف کنید که هم به آلمان بخورد و هم به بریتانیا و روسیه، و ما اضافه می کنیم که یا شما تجاهل می کنید یا اینکه ما بلافاصله افشایمان خواهیم کرد»*، رچ سکوت اختیار کرد. ما ادعا می کنیم که هیچ روزنامه‌ای، خواه مال شوونیست ها بطور کلی – که به سادگی می گویند باید از میهن دفاع کرد – و خواه مال سوسیال شوونیست ها، تاکنون تعریفی از انضمام به دست نداده است که هم مناسب روسیه باشد و هم درخور آلمان، و در مورد هر دو قابل اطلاق باشد. به این دلیل نمی توانند این کار را بکنند که این جنگ، ادامه سیاست «انضمام» است، یعنی همانا سیاست فتح و تسخیر، سیاست دزدی کاپیتالیستی از سوی هر دو گروه درگیر در جنگ. این هم که کدامیک از این دو دزد قبل از دیگری چاقو را کشیده، اهمیت چندانی برای ما ندارد. سابقه هزینه‌های دریایی و نظامی این دو گروه را طی چند دهه در نظر بگیرید؛ تاریخ جنگهای کوچکی را در نظر بگیرید که آنها پیش از این جنگ بزرگ به پا کرده‌اند؛ «کوچک» از این جهت که اروپایی‌های اندکی در آن جنگها کشته شدند، در حالی که صدها هزار نفر از ملت‌های تحت سلطه آنها به خاک افتادند؛ ملت‌هایی که از دید آنها، اصلاً ملت به حساب نمی آمدند (چطور می شد آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها را ملت شمرد!)؛ جنگ‌هایی که علیه این ملت‌ها به پا شد، جنگ‌هایی علیه مردم غیرمسلحی بود که به سادگی به مسلسل بسته شدند. آیا می توان آنها را جنگ شمرد؟ راستش را بخواهید، آنها اصلاً جنگ نبودند، و می توانید فراموش شان کنید. این روش آنها برای فریب آشکار توده‌ها است.

جنگ کنونی، ادامه سیاست تسخیر، به گلوله بستن ملت‌ها، خصومت های باور نکردنی آلمانی‌ها و بریتانیایی‌ها در آفریقا، و بریتانیایی‌ها و روس‌ها در ایران است؛ اما مشکل بتوان گفت کدامیک بیشتر جنایت کرده است. به همین دلیل بود که سرمایه داران آلمانی به چشم دشمن به آنها می نگریستند. می گفتند آه، شما به این دلیل قدرتمندید که ثروتمند هستید؟ اما ما قدرتمندتریم، به این دلیل هم، همان حق «مقدس» غارت را داریم. تاریخ سرمایه مالی بریتانیا و آلمان در مدت چند دهه پیش از جنگ، چنین است. تاریخ روابط روس و آلمان، روس و بریتانیا، و آلمان و بریتانیا چنین است. و این کلید راهنمای فهمیدن علت جنگ است. به این دلیل است که داستانی که این روزها در مورد دلیل جنگ سر زبانهاست، فریب محض است. آنها با از یاد بردن تاریخ سرمایه مالی، و تاریخ چگونگی به پا کردن این جنگ بخاطر تقسیم مجدد، جریان را به این شکل مطرح می کنند: دو ملت در صلح و صفا می زیستند، بعد ناگهان یکی به دیگری حمله کرده و آن دیگری هم جواب حمله را داد. تمامی علم و تمامی بانکها فراموش شده‌اند، و به خلقها می گویند اسلحه بردارید، و دهقانان هم که چیزی از سیاست نمی دانند، اسلحه برمی دارند. تنها کاری که از دستشان برمی آید این است که جواب حمله را بدهند! تنها منطقی که از پی این نوع استدلال می آید، تعطیل کردن روزنامه‌ها، سوزاندن کتابها و منع هر گونه سخنی پیرامون «انضمام» در مطبوعات است. به این ترتیب، چنین برداشتی از «انضمام»، توجیه پذیر خواهد بود. آنها نمی توانند حقیقت قضیه انضمام را بگویند، زیرا تمامی تاریخ روسیه، بریتانیا و آلمان، جنگ مداوم و بی رحمانه و خونین بر سر «انضمام» بوده است. لیبرال‌ها در ایران و آفریقا، جنگ‌های سبعانه به پا کردند، و مخالفان سیاسی را در هند شلاق زدند زیرا آنها جرأت طرح خواسته‌هایی را کرده بودند که اینجا در روسیه بخاطرشان جنگ به پا شده بود. سربازان استعماری فرانسه هم خلقها را تحت ستم گرفتند. و این، همانا، «ماقبل تاریخ» است؛ تاریخ

* ر.ک. و. ای. لنین – مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۳۶ – ۳۵ (ویراستاران)

واقعی چپاولی بی سابقه! سیاست این طبقات چنین است، و جنگ کنونی ادامه آن است. به این دلیل است که در مورد مسئله «انضمام»، نمی‌توانند جوابی را بدهند که ما می‌دهیم؛ وقتی که می‌گوئیم هر ملتی که نه بنابر انتخاب داوطلبانه اکثریت خود بلکه بر مبنای تصمیم شاه یا دولتی، به ملتی دیگر بپیوندد، ملتی است که به انضمام درآمده است. محکوم کردن «انضمام» به این معنی است که برای هر ملتی، حق تشکیل کشور جداگانه یا زندگی در اتحاد با هر آنکه خود برگزیند را قایل شویم. چنین جوابی، برای هر کارگری که آگاهی طبقاتی داشته باشد کاملاً روشن است.

در هر قطعنامه‌ای، که دهها تایش تصویب شده، و حتی در روزنامه‌ای چون زملیا - ای وولیا (۹) به چاپ رسیده، جواب آنها را که با لحنی فلاکت بار ابراز شده است خواهید یافت: ما جنگ را به دلیل برتری بر سایر ملتها نمی‌خواهیم، ما برای آزادی مان می‌جنگیم. این همان حرفی است که همه کارگران و دهقانان می‌گویند؛ آنها نظر زحمتکشان و تصور آنها از جنگ را به این شیوه بیان می‌کنند. آنها تلویحاً می‌گویند که اگر جنگ به سود زحمتکشان و علیه استثمارگران بود، موافق آن می‌بودند. ما هم همینطور، و هیچ حزب انقلابی نیست که مخالف این حرف باشد. جایی که این پیشنهاد کنندگان قطعنامه‌های بیشمار به خطا می‌روند، آنجا است که معتقدند خود در جنگ شرکت دارند. ما سربازان، ما کارگران، و ما دهقانان در راه آزادی مان می‌جنگیم. من هرگز سؤالی را که یکی از آنها پس از جلسه‌ای از من پرسید فراموش نخواهم کرد. او گفت: «چرا تو همیشه علیه سرمایه داران حرف می‌زنی؟ من که سرمایه دار نیستم، درست است؟ ما کارگریم، داریم از آزادی مان دفاع می‌کنیم». اما تو اشتباه می‌کنی. تو می‌جنگی، چون مطیع دولت سرمایه داری ات هستی؛ دولتها هستند که این جنگ را ادامه می‌دهند و نه خلفها. از اینکه ببینیم کارگر یا دهقانی، سیاست خود را نمی‌داند، بخت یا بد اقبالی وارد شدن به اسرار دیپلماسی یا تصویر این غارت مالی را نداشته است (مثلاً ستمی که به وسیله روسیه و بریتانیا بر ایران رفته است) تعجب نمی‌کنم - تعجب نمی‌کنم اگر این تاریخ را فراموش کرده باشد و ساده لوحانه بگوید: وقتی من می‌جنگم، قضیه به سرمایه دارها چه ربطی دارد! او رابطه میان جنگ و دولت را نمی‌فهمد؛ نمی‌فهمد که جنگ را دولت به پا می‌کند، و او وسیله‌ای است در دست آن دولت. او می‌تواند خود را جزئی از خلق انقلابی بداند و قطعنامه‌های فصیح صادر کند، این موضوع برای روس‌ها خیلی معنی دارد، چون همین تازگی‌ها بر سرشان آمده است. به تازگی دولت موقت اعلامیه‌ای «انقلابی» صادر کرده است. این اعلامیه به درد ما نمی‌خورد. ملتهای دیگر، که در هنر کاپیتالیستی فریب دادن توده‌ها به وسیله نوشتن بیانیه‌های «انقلابی» بیش از ما تجربه دارند، مدتها است که همه رکوردهای دنیا را در این زمینه شکسته‌اند. اگر تاریخ پارلمانی جمهوری فرانسه را از وقتی که به حامی تزاریسم مبدل شد مرور کنید، طی چند دهه این تاریخ، دهها نمونه خواهید یافت که بیانیه‌هایی پر از فصیح‌ترین جمله‌ها و عبارتها، در خدمت نقاب گذاشتن بر سیاست ظالمانه‌ترین چپاول استعماری و مالی بودند. تمامی تاریخ جمهوری سوم فرانسه (۱۰)، تاریخ این چپاول‌ها است. سرمنشأ جنگ کنونی، این است. جنگ کنونی، ناشی از بدجنسی سرمایه داران یا سیاست غلط فلان پادشاه نیست. چنین فکری به کلی خطا است. خیر، این جنگ، حاصل نظام فوق سرمایه داری و به ویژه سرمایه بانکی است که در سه - چهار بانک برلین و پنج - شش بانک لندن جمع شده؛ بانک‌هایی که بر تمام دنیا حاکم‌اند، ذخایر دنیا را ضبط کرده‌اند، سیاست مالی شان را به زور اسلحه تقویت می‌کنند، و سرانجام در نبرد مسلحانه وحشیانه‌ای برخورد می‌یابند، چرا که در فتوحاتشان به آخر رسیده‌اند. یکی از دو طرف باید از مستعمراتش چشم‌پوشد. چنین مسائلی

در این دنیای سرمایه داران، داوطلبانه حل نمی شوند. این موضوع را فقط از راه جنگ می توان حل کرد. به این دلیل است که ملامت کردن این یا آن راهزن تاجدار، معنی ندارد. آنها، این راهزنان تاجدار، همه سر و ته یک کرباسند. به همین دلیل است که سرزنش کردن سرمایه داران این یا آن کشور هم همانقدر بی معنی است. آنها را فقط به سبب ارائه چنین نظامی می توان سرزنش کرد. اما این کار تماماً مطابق قانونی انجام شده که با تمام نیروهای یک کشور متمدن حراست می شود. «من کاملاً حق دارم، من سهام خریدم. تمام دادگاهها، پلیس، کل ارتش و همه ناویان دنیا دارند از حق مقدس من بر این سهام پاسداری می کنند». برای علم شدن بانک هایی که صدها میلیون روبل در اختیار دارند، یا برای اینکه تورهای چپاول شان را بر سر تمام دنیا انداخته اند، یا به این دلیل که در نبرد مهلک گرفتار شده اند، چه کسی را باید سرزنش کرد؟ اگر راست می گوئید مقصر را پیدا کنید! گناه از نیم قرن توسعه سرمایه داری است، و تنها راه نجات از آن، سرنگون کردن حکومت سرمایه داران به وسیله انقلاب کارگری است. این پاسخی است که حزب ما از تحلیل جنگ بدان دست یافته است، و به این دلیل است که ما می گوئیم: همین مسئله ساده انضمام ها را چنان بغرنج و پیچیده جلوه داده اند، و سخنگویان احزاب بورژوائی آنقدر دروغ سرهم کرده اند که می توانند نتیجه بگیرند که کورلند ضمیمه روسیه نشده است. آنها، همان سه راهزن تاجدار، کورلند و لهستان را میان خود تقسیم کرده اند. آنها یکصد سال است که با تکه پاره کردن گوشت تن مردم، مشغول این کارند. و راهزن روس، بیشترین سهم را برد، زیرا در آن موقع، بیش از دیگران قدرت داشت. و حالا که درنده جوان، آلمان، که آن موقع سهم اندکی از گوشت شکار را می برد، بزرگ شده و قدرت کاپیتالیستی نیرومندی شده است، طالب تقسیم مجدد است. او می گوید: می خواهید اوضاع به روال سابق بماند؟ فکر می کنید شما قوی ترید؟ پس بیایید زور آزمایی کنیم!

این است ماهیت جنگ. البته هم‌اورد جویی «بیایید زور آزمایی کنیم» صرفاً بیانگر مشی ده ساله چپاول، مشی بانک های بزرگ است. به این دلیل است که کسی جز ما نمی تواند حقیقت قضیه «انضمام» را بر زبان بیاورد، حقیقت ساده ای که هر کارگر و دهقانی می تواند آن را بفهمد. به این دلیل است که مسئله معاهده ها، این مسئله به این سادگی، عمداً و بی شرمانه به وسیله تمام مطبوعات، به ابهام آلوده می شود. شما می گوئید که ما یک دولت انقلابی داریم، که وزیرانی در این دولت شرکت دارند که تقریباً سوسیالیست - نارودنیک و منشویک هستند. اما وقتی که آنها درباره صلح بدون «انضمام» نظر می دهند، به شرطی که این عبارت تعریف نشود (زیرا به معنی تصرف ضمائمان آلمان و حفظ خودمان است)، ما می گوئیم: شما و اظهارات و اعلامیه هایتان تا چه حد «انقلابی» هستید که به جنگی فاتحانه دست نمی زنید، و در عین حال به ارتش دستور حمله می دهید؟ نمی دانید که ما معاهده هایی داریم، که این معاهده ها به وسیله نیکلای (۱۱) خونخوار، به غارتگرانه ترین شیوه ممکن، حاصل آمده اند؟ شما این را نمی دانید؟ اگر کارگران و دهقانان ندانند، عذرشان پذیرفتنی است. آنها نه چپاول کرده اند و نه کتابهای روشنگر می خوانند. اما وقتی کادتهای (۱۲) تحصیل کرده این گونه یاوه ها را موعظه می کنند، خوب می دانند که این معاهده ها چه هستند. گرچه معاهده ها «سری» هستند، ولی همه مطبوعات دیپلماتیک همه کشورها درباره شان سخن می گویند: «تنگه ها» (۱۳) مال شما، ارمنستان (۱۴) مال شما، گلیسی (۱۵) مال شما، آلاس و لورن (۱۶) مال شما، تریست (۱۷) مال شما، و زیر و رو کردن ایران بر عهده ما». و سرمایه دار آلمانی می گوید: «مستعمرات مرا به اضافه مداخلش به من برگردانید، در غیر این صورت من مصر را تسخیر و کشورهای اروپایی را سرکوب می کنم». سهم بدون مداخل و منافع، به دردی نمی خورد. به این دلیل است که مسئله معاهده ها، که

خود مسئله روشن و ساده‌ای است، چنین دروغ‌های خشم‌انگیز بی‌شرمانه‌ای مانند آنچه حالا از صفحات همین روزنامه‌های کاپیتالیستی فرو می‌ریزد را به نحوی سیل آسا وجود آورده است. شماره امروز دی‌ین (۱۸) را مثال می‌زنم: وادووزوف (۱۹)، مردی که مطلقاً از بلشویسم میرا می‌باشد اما دمکرات صادقی است، در این روزنامه می‌گوید: من مخالف معاهده‌های سری هستم؛ بگذارید این را در مورد معاهده با رومانی بگویم. یک معاهده سری با رومانی وجود دارد که می‌گوید اگر رومانی در کنار متفقین (۲۰) بجنگد، سلطه بر تعدادی از خلقهای بیگانه را به دست خواهد آورد. معاهده‌هایی که سایر متفقین دارند، همه از این قبیل اند. اگر این معاهده‌ها را نداشتند، سرکوبی ملتها را شروع نمی‌کردند. برای اینکه بدانید این معاهده‌ها چه محتوایی دارند، لازم نیست روزنامه‌های خاصی را ورق بزنید. کافی است نکته‌های اساسی تاریخ اقتصادی و دیپلماتیک را بخاطر آورید. دهها سال است که اثریش در پی تسخیر کشورهای بالکان بوده است. و اگر آنها با هم برخورد یافته‌اند به این دلیل است که راه دیگری در پیش نداشتند. به این دلیل است که وقتی توده‌ها خواهان انتشار این معاهده‌ها می‌شوند، و این خواسته‌ای است که روز به روز بیشتر بر آن پای می‌فشارند، وزیر سابق، میلیوکوف، و وزیر فعلی، ترشچنکو (۲۱) (اولی در دولتی بدون وزرای سوسیالیست، و دومی در دولتی با تعدادی وزرای نیمچه سوسیالیست) اعلام می‌کنند که انتشار معاهده‌ها به معنی قطع رابطه با متفقین خواهد بود.

معلوم است، شما نمی‌توانید معاهده‌ها را منتشر کنید چون همه تان عضو یک دسته از دزدها هستید. ما با میلیوکوف و ترشچنکو موافقیم که نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد. از این نکته دو نتیجه گوناگون می‌توان گرفت. اگر با میلیوکوف و ترشچنکو موافقت کنیم که نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، تکلیف چیست؟ اگر نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، پس باید در ادامه جنگ به وزرای سرمایه دار کمک کرد. نتیجه دیگر این است: حالا که سرمایه داران نمی‌توانند معاهده‌ها را خود منتشر کنند، پس باید سرمایه داران سرنگون شوند. تصمیم‌گیری در این مورد را که کدامیک از این دو نتیجه به نظرتان درست است، به عهده خودتان می‌گذارم اما یقین کنید که پیامدها را نیز در نظر گرفته‌اید. اگر ما هم به همان شیوه وزیران نارودنیک و منشویک استدلال کنیم، به این نتیجه می‌رسیم: حالا که دولت می‌گوید نمی‌توان معاهده‌ها را منتشر کرد، پس ما باید بیانیه تازه‌ای صادر کنیم. باید بیانیه تازه‌ای بنویسیم و حمله را آغاز کنیم. برای چه؟ برای کدام هدف‌ها؟ چه کسی این هدف‌ها را عملی خواهد کرد؟ سربازان را برای انجام مفاد معاهده‌های غارتگرانه با رومانی و فرانسه فرا می‌خوانند. مقاله وادووزوف را به جبهه بفرستید و بعد گلایه کنید که این کار، کار بلشویک‌ها است؛ بلشویک‌ها باید این بازی «معاهده با رومانی» را اختراع کرده باشند. در این صورت، شما نه تنها زندگی را بر پرآودا حرام خواهید کرد، بلکه حتی وادووزوف را برای اینکه تاریخ خوانده است از میدان بدر خواهید کرد؛ کتابهای میلیوکوف - این کتابهای شدیداً خطرناک - را به آتش خواهید سپرد. هر کدام از کتابهای رهبر حزب «آزادی خلق» (۲۲)، این وزیر سابق امور خارجه را که می‌خواهید باز کنید. همه شان کتابهای خوبی هستند. اما چه می‌گویند؟ می‌گویند روسیه «حقی» بر تنگه‌ها، بر ارمنستان، بر گالیسی و بر پروس شرقی دارد. او همه این مناطق را تکه تکه کرده و حتی نقشه‌ای هم به آن می‌افزاید. نه تنها بلشویک‌ها و وادووزوف را برای نوشتن اینگونه مقاله‌های انقلابی باید به سیبری فرستاد، بلکه کتابهای میلیوکوف را هم باید به آتش کشید، چون اگر نقل قولهای ساده‌ای از این کتابها را امروز جمع کنید و به جبهه بفرستید، هیچ جزوه فتنه‌انگیزی مثل اینها فتنه برنخواهد انگیزت.

دفاع انقلابی

حالا، بنابر طرح مختصری که از این بحث برای خود ترسیم کرده‌ام، نظری هم به مسئله «دفاع انقلابی» می‌اندازم. فکر می‌کنم، پس از آنچه که افتخار عرضه گزارشش را به شما داشتم، حالا این اجازه را داشته باشم که فقط به اجمال به این مسئله بپردازم.

منظور ما از «دفاع انقلابی»، توجیه جنگ به این بهانه است که، هر چه باشد، ما انقلاب کرده‌ایم، هر چه باشد ما مردمی انقلابی هستیم، دموکراسی انقلابی داریم. اما جواب ما چیست؟ ما چه انقلابی کردیم؟ ما نیکلای را سرنگون کردیم. این انقلاب، در مقایسه با انقلابی که تمام طبقه زمیندار و سرمایه دار را سرنگون سازد، چندان دشوار نبود. انقلاب چه کسی را به قدرت رساند؟ زمینداران و سرمایه داران – همان طبقاتی که مدت‌ها است در اروپا بر سر قدرت اند. اینگونه انقلابها یکصد سال پیش در آنجا رخ دادند. ترشچنکوها، میلیوکف‌ها و کانووالوف (۲۳) ها مدت‌ها در آنجا بر سر قدرت بوده‌اند، و ذره‌ای هم اهمیت ندارد که حق سفره‌ای برای پرداختن به تزارهایشان منظور می‌کنند یا بدون این تجملات حکومت می‌کنند. بانک، بانک است، خواه سرمایه از آن صد نفر باشد یا نباشد؛ سود، سود است، خواه در رژیم جمهوری باشد و خواه در رژیم سلطنتی. اگر یک کشور وحشی جرأت عدم اطاعت از «سرمایه»ی متمدن ما را، که چنین بانک‌های با شکوهی در مستعمرات (در آفریقا و ایران) ایجاد می‌کند به خود راه بدهد – اگر ملتی وحشی از بانک متمدن ما اطاعت نکند، ما سربازانمان را خواهیم فرستاد تا فرهنگ و نظم و تمدن را اعاده کنند، همانطور که لیاخوف (۲۴) در ایران و سربازان «جمهوریخواه» فرانسوی در آفریقا با درنده‌خویی یکسانی به نابودی خلقها دست زدند و این کار را به انجام رساندند. چه فرقی می‌کند؟ ما هم اینجا همان «دفاع انقلابی» را داریم که فقط از سوی توده‌های نا آگاه به نمایش گذاشته می‌شود، توده‌هایی که رابطه‌ای میان جنگ و دولت نمی‌بینند و نمی‌دانند که این سیاست به وسیله معاهده‌ها به تصویب رسیده است. معاهده‌ها باقی مانده‌اند، بانک‌ها باقی مانده‌اند، امتیازها باقی مانده‌اند. در روسیه بهترین مردان طبقه شان در دولت هستند، ولی ماهیت جنگ حتی ذره‌ای هم به این دلیل تغییر نکرده است. این «دفاع انقلابی» جدید، مفهوم عظیم انقلاب را صرفاً به منزله لفافی برای پوشاندن جنگ کثیف و خونینی بکار می‌گیرد که برای [اینگونه] معاهده‌های کثیف و ظالمانه به پا شده است.

انقلاب روسیه، جنگ را تعدیل نکرده، اما تشکیلاتی را به وجود آورده که در هیچ کشور دیگری وجود ندارد و به ندرت در انقلابهای غرب به وجود آمده است. بیشتر انقلابها به ظهور دولتهایی از نوع دولت ترشچنکو و کانووالوف ما محدود می‌شدند، در حالیکه کشور، منفعل و نامتشکل باقی می‌ماند. انقلاب روسیه پا را فراتر نهاده است. و ما در این نکته، چنین این امید را داریم که انقلاب بر جنگ پیروز شود. در کنار دولت وزیران «نیمچه سوسیالیست»، دولت جنگ امپریالیستی، دولت تجاوز، دولتی وابسته به سرمایه انگلیسی – فرانسوی، در کنار این دولت و مستقل از آن، ما در سراسر روسیه، شبکه‌ای از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را داریم. این انقلابی است که هنوز آخرین حرفش را نزده است. این انقلابی است که اروپای غربی، تحت شرایط مشابه، به خود ندیده است. اینجا سازمانهایی از آن طبقاتی وجود دارد که واقعاً هیچ نیازی به انضمام ندارند، میلیونها [پول] را در بانک‌ها نگذاشته‌اند، و احتمالاً علاقه‌ای به این ندارند که سرهنگ لیاخوف روسی و سفیر لیبرال انگلیسی، ایران را به شکل مطلوبی تقسیم کرده‌اند یا نه. و این تعهد این انقلاب است که همچنان مشغول پیشروی

است! یعنی طبقاتی که علاقه‌ای به انضمام ندارند، و با اینکه اعتماد بسیاری به دولت سرمایه داری دارند، و به رغم تیرگی ترسناک و حیل و حشمتناکی که در مفهوم «دفاع انقلابی» پنهان است، و با وجود اینکه این طبقات از وام جنگی و از دولت جنگ امپریالیستی حمایت می‌کنند، اما توانسته‌اند سازمانهای نماینده توده طبقات ستمدیده را به وجود آورند. این سازمانها، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانانند که در اقصی نقاط روسیه، بسیار بیشتر از «شورای پتروگراد» به کار انقلابیشان پرداخته‌اند. و این طبیعی است، چرا که پتروگراد مرکز اقتدار سرمایه داران است.

و هنگامی که اسکوبلف (۲۵) دیروز در سخنرانش گفت: «ما تمام مداخل را از آن خود خواهیم کرد، ما صد درصد آن را به خود اختصاص خواهیم داد»، داشت نیروی اداریش را به رخ می‌کشید. اگر رچ امروز را بخوانید، خواهید دید که جواب این جمله سخنرانی اسکوبلف چیست. این روزنامه می‌نویسد: «عجب، این یعنی قحطی و مرگ! صد درصد یعنی تمام آن!». اسکوبلف وزیر، پا فراتر از افراطی‌ترین بلشویک‌ها می‌گذارد. اینکه می‌گویند بلشویک‌ها چپ‌های افراطی‌اند، تهمتی بیش نیست. اسکوبلف وزیر، خیلی «چپ» تر است. آنها زشت‌ترین عناوینی را که به فکرشان می‌رسید به من نسبت دادند، و گفتند که من می‌خواهم آخرین پیراهن سرمایه داران را هم از تن‌شان در بیاورم. به هر حال، مگر شولگین (۲۶) نبود که گفت: «بگذارید آخرین پیراهن مان را هم از ما بگیرند!»؟ فکرش را بکنید که یک بلشویک به سراغ شهروند شولگین برود و بخواهد پیراهنش را از او بگیرد. او می‌تواند اسکوبلف وزیر را نیز متهم به این کار بکند، و در این صورت، این اتهام توجیه پذیرتر خواهد بود. ما به هیچ وجه راضی به چنین کاری نیستیم. دریافت صد درصد مداخل، اصلاً به فرمان هم خطور نکرده است. با این وجود، نوید با ارزشی است. اگر قطعنامه حزب ما را بخوانید، خواهید دید که دقیقاً آنچه را من پیشنهاد می‌کردم، به صورتی مدلل‌تر پیشنهاد کرده‌ایم. بانک‌ها باید کنترل بشوند و مالیات منصفانه‌ای بر درآمدها بسته شود و نه بیشتر! اسکوبلف پیشنهاد می‌کند که از هر روبل، ۱۰۰ کوپک گرفته شود. ما هرگز چنین چیزی پیشنهاد نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. اسکوبلف در واقع منظورش این نیست و اگر هم منظورش این باشد، قادر به انجام آن نخواهد شد، به این دلیل که چنین وعده‌هایی، در حالیکه با ترشچنکو و کانووالوف رفاقت می‌کند، کمی مضحک است. می‌توانید ۸۰ تا ۹۰ درصد درآمد یک میلیونر را از او بگیرید، اما نه در حالیکه دست در دست چنین وزیرانی دارید. اگر شوراها قدرتش را داشتند، واقعاً این کار را می‌کردند، اما نه دیگر تماماًش را؛ نیازی به این کار ندارند. آنها بیشتر درآمد را می‌گرفتند. هیچ قدرت دولتی دیگری قادر به چنین کاری نخواهد بود. اسکوبلف وزیر، شاید حسن نیت داشته باشد. من دهها سال است این احزاب را می‌شناسم؛ من سی سال است که در جنبش انقلابی شرکت دارم. به این دلیل، آخرین کسی هستم که حسن نیت آنها را زیر سؤال قرار دهم. اما نکته این نیست. حسن نیت مطرح نیست. حسن نیت، راه جهنم را مفروش می‌کند. تمام ادارات دولتی، پر از کاغذهایی به امضای وزیران ما هستند، اما این امضاها چیزی را عوض نکرده‌اند. اگر می‌خواهید کنترل کردن را باب کنید، شروع کنید! برنامه ما به صورتی است که با خواندن سخنرانی اسکوبلف می‌توانیم بگوئیم: بیش از این مطالبه نمی‌کنیم. ما خیلی میانه‌روتر از اسکوبلف وزیر هستیم. او، هم کنترل را مطرح می‌کند و هم صد درصد را. ما خواهان اخذ صد درصد چیزی نیستیم بلکه حرفمان این است که: «تا وقتی دست به کار نشده‌اید باورتان نمی‌کنیم!». تفاوت ما و آنها در اینجا است: ما حرف و وعده را باور نمی‌کنیم و به کسی هم توصیه نمی‌کنیم باور کند. درسه‌های جمهوریهای پارلمانی به ما می‌آموزند که اظهارات روی کاغذ را باور نکنیم. اگر می

خواهید کنترل کنید، باید آن را شروع کنید. در عرض یک روز می توان قانون چنین کنترلی را به تصویب رساند. شورای کارمندان هر بانک، شورای کارگران هر کارخانه، و همه احزاب، دارای حق کنترل می شوند. ولی ما خواهیم گفت که شما قادر به چنین کاری نیستید. این یک راز تجارتي است؛ این مالکیت مقدس خصوصي است. خوب، هر طور که مایلید، انتخاب کنید. اگر می خواهید تمام آن دفاتر کل و حسابها، و تمام عملیات تراست ها را حراست کنید، پس دیگر این همه درباره کنترل و درباره اینکه مملکت رو به نابودی است، و راجی نکنید. وضع آلمان از این هم بدتر است. در روسیه می توانید گندم پیدا کنید، اما در آلمان نمی توانید. در روسیه، از طریق این سازمانها، کلی کار از دستتان برمی آید، ولی در آلمان قادر به هیچ کاری نیستید. در آنجا دیگر گندمی هم باقی نمانده و تمام ملت با فاجعه روبرو هستند. عده ای امروز می نویسند که روسیه بر لبه پرتگاه نابودی است. اگر اینطور باشد، پس حراست از مالکیت «مقدس» خصوصي، جنایت است. پس دیگر صحبت از کنترل یعنی چه؟ حتماً یادتان هست که نیکلای رومانوف هم چیزهای زیادی در مورد کنترل نوشت. او هزاران بار کلمات «کنترل دولتي»، «کنترل عمومي» و «انتصاب سناتورها» را تکرار کرده است. طی دو ماه پس از انقلاب، کارخانه داران تمام روسیه را چاپیده اند. سرمایه داران، منافع سرسام آوری به جیب زده اند؛ همه گزارشهای مالی همین را می گویند. و هنگامی که کارگران، دو ماه پس از انقلاب، «جسارتاً» می گویند که می خواهند مثل انسان زندگی کنند، تمام مطبوعات سرمایه داری در تمام کشور، فریاد و فغان برمی دارند. هر شماره رچ، فغان وحشیانه ای است درباره اینکه کارگران می خواهند مملکت را بچاپند، اما وعده ما صرفاً کنترل بر سرمایه داران است. مگر ما نمی توانیم وعده های کمتر و اقدامات بیشتر داشته باشیم؟ اگر شما طالب کنترل بوروکراتیک و کنترل از طریق همان ارگانهای سابق هستید، حزب ما اعلام می کند که بنابر اعتقاد راسخ خود نمی تواند از شما حمایت کند. حتی اگر بجای نیم دوجین وزیر نارودنیک و منشویک، یک دوجین از آنها را در دولتتان می داشتید. کنترل، تنها به وسیله مردم عملی است. شما باید کنترل را به وسیله شورای کارمندان بانک، شوراهای مهندسان، و شوراهای کارگران عملی کنید، و این کنترل را از همین فردا آغاز کنید. هر مقامی باید مسئول هر گونه اطلاعات غلطی باشد که در هر یک از این مؤسسات ممکن است بدهد، و در این صورت، به دادگاه سپرده شود. مسئله مرگ و زندگی کشور مطرح است. ما می خواهیم بدانیم چقدر گندم داریم، چقدر مواد خام داریم، چه تعداد کارگر داریم و کجا باید به کارشان بگماریم.

چگونه جنگ را پایان دهیم

در اینجا به آخرین مسئله بحث مان می رسم - اینکه چگونه جنگ را پایان دهیم. این نظر مسخره را به ما نسبت می دهند که قصد داریم به صلح جداگانه ای برسیم. سرمایه دارهای دزد آلمانی دارند پیش درآمد صلح را با این حرف ها آغاز می کنند که: «اگر اراضی معدنی به ما بدهید، تکه ای از ترکیه و ارمنستان را به شما خواهیم داد». دیپلمات ها در همه شهرهای بی طرف از این حرف ها می زنند! همه این را می دانند. فقط آن را در لفاف عبارتهای مرسوم دیپلماتیک پیچیده اند. دیپلمات ها به همین درد می خورند: حرف زدن به زبان دیپلماتیک. چه حرف یاره ای است این ادعا که ما قصد داریم با صلح جداگانه، جنگ را به پایان برسانیم! پایان دادن جنگی که به وسیله سرمایه داران ثروتمندترین قدرتها به پا شده، جنگی که ریشه در تاریخ دهها ساله توسعه اقتصادی دارد، به وسیله کناره گیری یک جانبه از عملیات نظامی، چنان ایده

ابلهانه‌ای است که حتی تکذیب آن هم بیهوده است. اینکه ما بخصوص قطعنامه‌ای به منظور تکذیب آن به تصویب رساندیم، به آن دلیل است که می‌خواستیم موضوع را به توده‌های وسیعی که در برابرشان متهم شده بودیم، توضیح بدهیم. این اصلاً موضوعی نیست که بتوان بطور جدی درباره‌اش مذاکره کرد. جنگی که سرمایه داران همه کشورها به پا کرده‌اند به پایان نخواهد رسید مگر با انقلاب کارگران علیه این سرمایه داران. تا وقتی که کنترل در حرف باقی می‌ماند و به عمل در نمی‌آید، و تا وقتی که دولت پرولتاریای انقلابی جایگزین دولت سرمایه داران نشده، دولت محکوم است که صرفاً تکرار کند: ما داریم به سوی فاجعه، فاجعه، و باز هم فاجعه می‌رویم. سوسیالیست‌ها در بریتانیای «آزاد» دارند بخاطر گفتن همین حرفهایی که من می‌زنم به زندان می‌افتند. در آلمان لیبنکخت (۲۷) برای گفتن حرفهایی که من می‌زنم به زندان افتاده است؛ و در اتریش، فردریش آدلر (۲۸) برای گفتن همین حرفها به کمک طیآنچه، در زندان است (و شاید تا به حال اعدام شده باشد). توده کارگران همه کشورها هوادار این سوسیالیست‌ها هستند و نه همفکر آنهایی که با سرمایه دارانشان کنار آمده‌اند. انقلاب کارگران در سراسر دنیا رو به آغاز است. البته در سایر کشورها، کمی مشکل‌تر خواهد بود. آنها احمق‌هایی چون نیکلای و راسپوتین (۲۹) ندارند. در آن کشورها بهترین مردان طبقه‌شان، در رأس دولت هستند. آنها فاقد شرایط انقلاب علیه حکومت مطلقه (اتوکراسی) هستند. دولت طبقه سرمایه دار بر آنها حکومت می‌کند. مدتها است که مستعدترین نمایندگان این طبقه در آن کشورها حاکمند. به این دلیل است که انقلاب در آن کشورها، گرچه هنوز شروع نشده، رو به آغاز است و هیچ اهمیتی هم ندارد که چه تعداد انقلابیونی چون فردریش آدلر و کارل لیبنکخت در این تلاش عظیم کشته شوند. آینده از آن‌ان است، و کارگران همه کشورها از آنها پیروی می‌کنند. کارگران در همه کشورها پیروز خواهند شد.

در مورد ورود آمریکا به جنگ، حرف من این است. عده‌ای می‌گویند که در آمریکا دموکراسی حاکم است، آمریکا کاخ سفید دارد. من می‌گویم: برده داری تازه نیم قرن پیش در آنجا ملغی شد. جنگ ضد برده داری در ۱۸۶۵ به پایان رسید. از آن پس، میلیاردرها مثل قارچ از زمین روئیده‌اند. آنها کل آمریکا را در چنگال مالی خود دارند. آنها دارند آماده سرکوب مکزیکی می‌شوند، و ناگزیر بر سر تقسیم اقیانوس آرام با ژاپن وارد جنگ خواهند شد. دهها سال است که برای این جنگ زمینه سازی شده، تمام نوشته‌ها و کتابها (ادبیات) در این باره حرف می‌زنند. هدف اصلی آمریکا از ورود به جنگ، آن است که برای جنگ آینده با ژاپن آماده شود. مردم آمریکا از آزادی قابل توجهی برخوردارند و مشکل بتوان فریبشان داد و به خدمت اجباری کشید تا ارتشی با هدف تسخیر سرزمین‌های دیگر - یا مثلاً مبارزه‌ای با ژاپن - ایجاد شود. آمریکایی‌ها نمونه اروپا را در پیش دارند که به آنها نشان می‌دهد چنین کاری به کجا می‌انجامد. سرمایه داران آمریکایی وارد این جنگ شده‌اند تا بهانه‌ای داشته باشند، و پس پرده دودی از آرمانهای غرور انگیز دفاع از حقوق ملت‌های کوچک، ارتش قدرتمند کمر به خدمت بسته‌ای ایجاد کنند.

دهقانان نمی‌خواهند گندم‌شان را به پول بفروشند، و می‌خواهند در عوض، ابزار و کفش و لباس بگیرند. حقیقت عمیقی در این تصمیم نهفته است. و به راستی هم، کشور به مرحله نابودی رسیده و حالا در برابر همان وضعیتی قرار گرفته، گرچه نه به آن شدت و حدت، که سایر کشورها مدتها است با آن روبرو هستند، یعنی پول ارزش خود را از دست داده است. حکومت سرمایه داران، به واسطه سیر وقایع، چنان به تحلیل رفته است که مثلاً دهقانان پول قبول نمی‌کنند. آنها می‌گویند: «پول به چه درمان می‌خورد؟» و حق هم دارند. حکومت سرمایه داران

به این دلیل تحلیل نرفته است که کسی قصد دارد قدرت را غصب کند. «غصب» قدرت، بی معنی است. پایان دادن به حکومت سرمایه داری، اگر جریان توسعه اقتصادی در کشورهای سرمایه داری به آن ختم نشود، ناممکن است. جنگ این جریان را سرعت بخشیده، و به این دلیل، حکومت سرمایه داری ناممکن شده است. اگر تاریخ، شیره جان سرمایه داری را نکشد و به تحلیلش نبرد، هیچ قدرتی نمی تواند آن را نابود کند.

و حالا می بینیم که آشکارا چنین شده است. دهقان آنچه را همه می بینند، بیان می کند: قدرت پول به تحلیل رفته است. تنها راه این است که شوراها بپذیرند که در عوض گندم، ابزار و کفش و لباس بدهند. این همان نتیجه‌ای است که ما به آن می رسیم. این پاسخی است که زندگی به ما دیکته می کند. اگر این کار را نکنند، دهها میلیون نفر از مردم، گرسنه و بی کفش و لباس می مانند. دهها میلیون نفر از مردم، با فاجعه و مرگ روبرو هستند. حراست از منافع سرمایه داران، آخرین چیزی است که باید نگرانش باشیم. تنها راه این است که تمامی قدرت به شوراها، که نماینده اکثریت مردم اند، تفویض شود. احتمالاً خطاهایی در این جریان پیش خواهد آمد. کسی ادعا نمی کند که چنین کار دشواری ممکن است بدون مقدمه و بی تأمل انجام بگیرد. ما چنین چیزی نمی گوئیم. می گوئیم که ما می خواهیم قدرت در دست شوراها باشد ولی آنها چنین خواستی ندارند. ما می گوئیم تجربه زندگی چنین راه حلی را در برابر آنها قرار خواهد داد، و تمام ملت خواهد دید که راه دیگری نیست. ما خواهان «غصب» قدرت نیستیم، زیرا تمامی تجربه‌های انقلابهای گذشته به ما می آموزد که تنها قدرت با ثبات، قدرتی است که مورد حمایت اکثریت مردم باشد. به این ترتیب، «غصب» قدرت، چیزی جز آوانتوریسم نیست، و حزب ما به چنین کاری تن در نخواهد داد. اگر دولت، دولت اکثریت مردم باشد، شاید خط مشی ای را در پیش بگیرد که در نظر اول نادرست باشد، اما راه دیگری نیست. سپس ما از طریق همان سازمانها، این خط مشی را به صورتی مسالمت آمیز تغییر خواهیم داد. سازمانهای دیگری نمی توان ایجاد کرد. به این دلیل است که ما می گوئیم راه حل دیگری برای این مسئله متصور نیست.

چگونه می توان جنگ را خاتمه داد؟ اگر شورا قدرت را به دست گرفت و آلمانی ها جنگ را ادامه دادند، تکلیف چیست؟ کسانی که به دیدگاههای حزب ما علاقه دارند، لابد در پراودای چند روز پیش، نقل قول دقیقی از آنچه ما در ۱۹۱۵ در خارج از کشور گفتیم، یعنی این را که اگر طبقه انقلابی روسیه، طبقه کارگر، به قدرت برسد پیشنهاد صلح خواهد داد، خوانده است. و اگر شرایط ما از سوی سرمایه داران آلمانی یا از سوی سرمایه داران هر کشور دیگری رد شد، بعد، آن طبقه تماماً طرفدار جنگ خواهد بود.* ما نمی گوئیم که جنگ یکبار به پایان برسد. ما چنین وعده‌ای نمی دهیم. ما این راه حل غیرممکن و غیرعملی را، که جنگ می تواند فقط به خواست یک طرف به پایان برسد، موعظه نمی کنیم. دادن چنین وعده‌ای آسان است، اما عمل کردن به آن غیرممکن. برای خارج شدن از این جنگ دهشتناک، راه ساده‌ای وجود ندارد. این جنگ سه سال ادامه داشته است. شما اگر اندیشه یک انقلاب دشوار و دردناک را نپذیرید، تا ده سال دیگر هم خواهید جنگید. راه دیگری نیست. ما می گوئیم: جنگی که دولتهای سرمایه داری به راه انداخته‌اند، فقط با انقلاب کارگران به پایان خواهد رسید. کسانی که به جنبش سوسیالیستی علاقه مندند، باید بیانیه ۱۹۱۲ بال(۳۰) را که یک دل و یک زبان، مورد تصویب همه احزاب سوسیالیست دنیا قرار گرفته بخوانند، بیانیه‌ای که در روزنامه ما پراودا چاپ شد، بیانیه‌ای که

حالا نمی توان در هیچ یک از کشورهای متخاصم، نه بریتانیای «آزاد» و نه فرانسه جمهوریخواه، چپش کرد زیرا حقیقت جنگ را پیش از جنگ بیان کرد و گفت که در نتیجه رقابت کاپیتالیستی، میان بریتانیا و آلمان جنگ به پا خواهد شد. گفت که آنقدر باروت انبار شده که تفنگ ها خود به خود به شلیک خواهند افتاد. به ما گفت که علت جنگ چیست، و گفت که جنگ به انقلاب پرولتری ختم خواهد شد. از اینرو، ما به سوسیالیستهایی که این بیانیه را امضا کردند و سپس در کنار دولتهای سرمایه داریشان جای گرفتند، می گوئیم به سوسیالیسم خیانت کرده اند. میان سوسیالیستهای سراسر دنیا شکاف افتاده است. بعضی وارد کابینه ها شده اند و عده ای در زندانند. در سراسر دنیا، بعضی سوسیالیستها واعظ جنگی شده اند که به پا شده، در حالیکه عده ای دیگر، مانند یوجین دبز (۳۱) این بیل (۳۲) آمریکایی، که محبوبیت بسیاری در میان کارگران آمریکا دارد، می گویند: «من ترجیح می دهم تیرباران شوم و یک سنت هم به کیسه جنگ نریزم. من می خواهم فقط در جنگ پرولتاریا علیه سرمایه داران سراسر دنیا پیکار کنم». سوسیالیستهای سراسر جهان، به این ترتیب است که دو نیم شده اند. سوسیال – وطن پرستان دنیا، به نظرشان دارند از کشورشان دفاع می کنند. آنها در اشتباهند – آنها از منافع دسته ای از سرمایه داران در برابر دسته دیگر دفاع می کنند. ما انقلاب پرولتری را موعظه می کنیم – تنها نهضت حقیقی ای که انبوه مردم برایش بر سر دار رفته اند، و صدها و هزاران تن برایش به زندان افتاده اند. این سوسیالیست های زندانی، در اقلیت اند، اما طبقه کارگر حامی آنان است، تمامی جریان توسعه اقتصادی به سود آنان است. این همه، به ما می گوید که راه دیگری برای خروج از جنگ وجود ندارد. تنها راه پایان دادن به این جنگ، انقلاب کارگران در چند کشور است. در این میان، ما باید تدارک این انقلاب را ببینیم، باید به آن کمک کنیم. خلق روسیه، با تمام تنفرش از جنگ و آرزویش به دستیابی به صلح، تا وقتی که جنگ به وسیله تزار انجام می شد، نمی توانست کاری علیه آن بکند، مگر اینکه برای انقلابی علیه تزار و برای سرنگونی تزار می کوشید. و همینطور هم شد. تاریخ، دیروز این را به شما ثابت کرد و فردا هم ثابت خواهد کرد. ما مدتها پیش گفتیم که انقلاب بالنده روسیه محتاج یاری است. ما این را در اواخر سال ۱۹۱۴ گفتیم. نمایندگان ما در دوما (۳۳) به این دلیل به سیبری تبعید شدند (۳۴)، و به ما گفته شد: «شما جواب نمی دهید. شما موقعی درباره انقلاب حرف می زنید که اعتصابها قطع شده اند، نمایندگان سخت مشغول کارند، و یک روزنامه هم ندارید!» و ما متهم به طفره رفتن از پاسخگویی شدیم. ما اینگونه اتهامات را سالها شنیده ایم. جواب دادیم: شما می توانید از ما دل آزرده شوید، ولی تا وقتی تزار سرنگون نشده، نمی توانیم کاری علیه جنگ انجام دهیم. و پیشگویی ما درست از آب درآمد. هنوز نه کاملاً، اما دارد درست از آب درمی آید. انقلاب دارد جنگ را در جبهه روسیه تغییر می دهد. سرمایه داران هنوز جنگ را ادامه می دهند، و ما می گوئیم: تا وقتی انقلاب کارگری در چند کشور شروع نشود، جنگ به پایان نخواهد رسید، زیرا کسانی که طالب این جنگ هستند، هنوز بر سر قدرند. به ما گفته اند: «گویا در تعدادی از کشورها همه در خوابند. در آلمان، سوسیالیست ها تا آخرین نفر طالب جنگ اند، و لیبکنخت تنها مخالف آن است». من در جواب می گویم: همین یک نفر، لیبکنخت، نماینده طبقه کارگر است. امیدهای همه فقط به اوست، به حامیان او، به پرولتاریای آلمان. باور نمی کنید؟ پس جنگ را ادامه بدهید! راه دیگری نیست. اگر شما به لیبکنخت معتقد نیستید، اگر به انقلاب کارگران، انقلابی که دارد سر می گیرد، معتقد نیستید – اگر این همه را باور ندارید، پس سرمایه داران را باور کنید!

هیچ چیزی بجز انقلاب کارگران در چند کشور نمی تواند جنگ را مغلوب کند. جنگ، بازی نیست، چیز دهشتناکی است که جان میلیونها نفر را ضایع می کند و به آسانی نمی توان پایانش داد.

سربازان جبهه نمی توانند جبهه را از بقیه دولت جدا کنند و خود زمام امور را در دست بگیرند. سربازان جبهه، بخشی از مملکت اند. تا وقتی مملکت در جنگ است، جبهه هم با بقیه در آن شرکت خواهد داشت. کاری نمی توان کرد. جنگ را طبقات حاکم به راه انداخته اند و تنها انقلاب طبقه کارگر می تواند پایانش دهد. اینکه بتوانید سریعاً به صلح دست یابید یا نه، بستگی به سیر انقلاب دارد. هر چه حرف های احساساتی که می خواهند بگویند، هر قدر می خواهند به ما بگویند: بگذارید فوراً جنگ را خاتمه دهیم – این کار بدون گسترش انقلاب عملی نیست. هنگامی که قدرت به دست شورها بیافتد، سرمایه داران علیه ما به پا خواهند خاست. ژاپن، فرانسه، بریتانیا – دولتهای همه کشورها علیه ما به پا خواهند خاست. سرمایه داران علیه ما، اما کارگران در کنار ما خواهند بود. جنگی که سرمایه داران آغاز کردند، به این صورت خاتمه خواهد یافت. جواب سؤال شما در مورد چگونگی پایان دادن جنگ، همین است و بس.

۱۴ (۲۷) ماه مه سال ۱۹۱۷

توضیحات

۱- Karl Clausewitz (۱۸۳۱ – ۱۷۸۰)، ژنرال پروسی و استراتژیست بورژوازی برجسته نظامی.

۲- ر.ک. Clausewitz, On War (جلد اول)

۳- Pavel Nikolayevich (۱۹۴۳ – ۱۸۵۹)، ایدئولوگ بورژوازی امپریالیست روس، تاریخ نویس و مفسر سیاسی. یکی از پایه گذاران «حزب دمکراتیک مشروطه خواه» (کادت)، رئیس کمیته مرکزی و سردبیر روزنامه رچ، ارگان مرکزی حزب، نماینده دوما سوم و چهارم، در ۱۹۱۷ وزیر خارجه اولین دولت موقت بورژوازی. او مشی ادامه جنگ امپریالیستی تا «پیروزی نهایی» را دنبال کرد.

۴- L' Humanite (بشریت): روزنامه ای که به وسیله ژان ژورس (۱۹۱۴ – ۱۸۵۹)، رهبر جناح راست اپورتونیست حزب سوسیالیست فرانسه) در ۱۹۰۴ به عنوان ارگان «حزب سوسیالیست فرانسه» تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۸ – ۱۹۱۴) در کنترل جناح راست افراطی حزب بود و خطی سوسیال – شوونیستی داشت. در ۲۰ – ۱۹۱۸، این روزنامه به مخالفت با مشی امپریالیستی دولت فرانسه پرداخت، زیرا دولت نیروهای مسلح خود را به جنگ با «جمهوری شوروی» فرستاده بود. در دسامبر ۱۹۲۰، پس از انشعاب در حزب سوسیالیست فرانسه و تشکیل حزب کمونیست فرانسه، «اومانیته» ارگان مرکزی حزب کمونیست شد.

۵- در آغاز جنگ اول جهانی، آلمان با نقض بی طرفی بلژیک، برای استفاده از خاک آن کشور به عنوان سرپلی برای وارد کردن ضربه ای تعیین کننده به فرانسه، این کشور را اشغال کرد. اشغال بلژیک تا شکست آلمان در ۱۹۱۸ ادامه داشت. اشغال، اقتصاد بلژیک را به تحلیل برد و صنایع کشور را مختل کرد.

۶- Rech (سخن): روزنامه ارگان مرکزی حزب «کادت». از فوریه ۱۹۰۶ تا ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می شد.

۷- Pravda (حقیقت): روزنامه قانونی بلشویکی که در سن پترزبورگ چاپ می شد. نخستین شماره آن در ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۲ منتشر شد. در فاصله ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷، دولت موقت ضدانقلابی آن را تحت تعقیب قرار داده بود و پراودا بارها مجبور شد با نام های دیگری انتشار یابد: لیستوک پراودی، پرولتاری، رابوچی و رابوچی پوت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) پراودا با همین نام به انتشار خود ادامه داد.

۸- Kurland: ناحیه ای تاریخی و دوک نشین سابق در غرب لتونی. در قرن سیزدهم به تصرف شهبانان لیونیائی درآمد و پس از اضمحلال این فرقه (۱۵۶۱)، رئیس آن تحت تبعیت لهستان، اولین دوک کورلند شد. از اوایل قرن هجدهم تحت نفوذ روسیه درآمد و در سومین تجزیه لهستان (۱۷۹۵)، به روسیه منضم شد. در ۱۹۱۸ جزو لتونی شد. (دائرة المعارف فارسی - م.)

۹- Zemlya I Volya (زمین و آزادی): روزنامه ای که از سوی کمیته منطقه ای پتروگراد حزب سوسیالیست انقلابی (اس - ار) از مارس تا اکتبر ۱۹۱۷ چاپ می شد.

۱۰- جمهوری سوم فرانسه: جمهوری بورژوایی فرانسه که پس از انقلاب سپتامبر ۱۸۷۰ تشکیل شد و تا ژوئیه ۱۹۴۰ عمر کرد.

۱۱- Nikolay Romanov (نیکلای دوم) - (۱۹۱۸ - ۱۸۶۸)، آخرین امپراتور روسیه (۱۹۱۷ - ۱۸۹۴)، در نتیجه انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد.

۱۲- Cadets (علامت اختصاری حزب دمکراتیک مشروطه خواه یا سلطنت طلب) حزب عمده بورژوازی لیبرال سلطنت طلب در روسیه؛ تأسیس ۱۹۰۵. کادتها حزب خود را حزب «آزادی خلق» می نامیدند، اما در واقع خواهان معامله با حکومت مطلقه بودند تا تزاریسیم را به صورت سلطنت مشروطه حفظ کنند.

در سالهای جنگ اول جهانی، رهبران کادت، نظریه پردازان امپریالیسم روس و حامی سیاست خارجی تجاوزگر دولت تزاری بودند.

پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، کادتها وارد دولت موقت بورژوایی شدند. آنها علیه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان برخاستند، مالکیت اربابان بر اراضی را حمایت کردند، و کوشیدند مردم را به ادامه جنگ امپریالیستی وادارند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادتها در مبارزه ضدانقلابی مسلحانه علیه روسیه شوروی شرکت داشتند.

۱۳- منظور، تنگه های بسفر و داردانل است که دریای سیاه را به دریای مدیترانه می پیوندند - م.

۱۴- ارمنستان به دو بخش «ارمنستان شرقی» و «ارمنستان غربی» تقسیم می شود. حاکمیت ارمنستان شرقی، مطابق پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ از ایران به روسیه تفویض شد، اما ارمنستان غربی تحت حاکمیت عثمانی بود. یکی از نکات مصالحه روسیه و آلمان در جنگ اول جهانی، سپردن حاکمیت ارمنستان غربی به روسیه تزاری بود. این بخش از سرزمین ارمنستان (بخش شرقی آناتولی) هنوز در حاکمیت ترکیه قرار دارد - م.

۱۵- Galicia: در جنوب شرقی لهستان و غرب اوکراین. رود سان آن را به دو قسمت غربی (جزء لهستان) و شرقی (جزء اوکراین) تقسیم می کند. در هر دو بخش منابع نفتی وجود دارد. در اولین تجزیه لهستان (۱۷۷۲)، قسمت عمده آن به اتریش رسید. در ۱۸۶۱ خود مختاری محدود به دست آورد. در ۱۹۱۸، لهستان گالیسی غربی را از تصرف اتریش خارج ساخت و

در گالیسی شرقی با سپاهیان اوکرائین جنگید و آنها را از گالیسی خارج کرد. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، گالیسی شرقی به لهستان واگذار شد و شوروی طبق پیمان ریگا (۱۹۲۱) حاکمیت لهستان را بر آن به رسمیت شناخت. در ۱۹۳۹ قسمت اعظم گالیسی شرقی به اوکرائین ملحق و این امر در پیمان ۱۹۴۵ روسیه و لهستان تأیید شد - م.

۱۶- Alsace Lorraine : بخشی از شمال شرقی فرانسه که پس از شکست فرانسه از آلمان در ۱۸۷۱، به آلمان ضمیمه شد و با پیروزی متفقین در پایان جنگ اول جهانی به فرانسه باز پس داده شد - م.

۱۷- Trieste : بندری در شمال شرقی ایتالیا، بر ساحل خلیج تریست «منطقه آزاد تریست»، با ۲۸۵ مایل مربع مساحت، واقع در ساحل شمال دریای آدریاتیک، و شامل شهر تریست و بخشهایی از ایستریا (Istria) که در ۱۹۴۷ توسط سازمان ملل تشکیل شد و در ۱۹۵۴ بین یوگسلاوی و ایتالیا تقسیم شد.

۱۸- Dyen (روز): روزنامه بورژوا لیبرال. از ۱۹۱۲ تا اکتبر ۱۹۱۷ در سن پترزبورگ چاپ می شد. انحلال طلبان منشویک، که پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ کنترل کامل آن را در دست گرفتند، با آن همکاری می کردند.

۱۹- V.V. Vodovozov (۱۸۶۴ - ۱۹۳۳): مبلغ یک گرایش لیبرال نارودنیک (لیبرال - خلقی). در ۱۹۱۷ عضو هیئت تحریریه نشریه تاریخی بیلویه (Byloye) و همکار روزنامه بورژوا لیبرال دی ین بود.

۲۰- The Allies : در جنگ اول جهانی کشورهای بودند که علیه «قدرت های مرکزی اروپا» متحد شده بودند: روسیه، فرانسه، بریتانیا، ایالات متحده، ایتالیا، ژاپن، بلژیک، صربستان، مونتنگرو، یونان، پرتغال و رومانی علیه «دول مرکزی»: آلمان، اتریش - هنگری، عثمانی و بلغارستان.

۲۱- Mikhail Ivanovich Tereshchenko : کارخانه دار ثروتمند روس (در تولید قند). پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، وزیر دارائی و بعد وزیر امور خارجه دولت موقت بورژوایی شد. او دنبال کننده مشی امپریالیستی ادامه جنگ تا «پیروزی نهائی» بود.

۲۲- به توضیح ۱۲ رجوع کنید.

۲۳- Alexandr Ivanovich Kononov : کارخانه دار بزرگ صنایع نساجی در روسیه. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، وزیر بازرگانی و صنایع و سپس معاون نخست وزیر دولت موقت بورژوایی شد.

۲۴- Vladimir Plantonovich Lyakhov (۱۸۶۹ - ۱۹۱۹): سرهنگ ارتش تزاری که به دلیل نقشش در سرکوبی جنبش ملی انقلابی در قفقاز و ایران به شهرت رسید. در سالهای جنگ اول جهانی، فرماندار کل سواحل دریای سیاه در ترکیه بود.

۲۵- Matvei Ivanovich Skobelev (۱۸۸۵ - ۱۹۳۹): منشویک، در ۱۹۰۳ به جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه پیوست. در سالهای جنگ اول جهانی، موضع میانه (سانتریست) اختیار کرد، پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، نایب رئیس شورای پتروگراد، و بعد نایب رئیس کمیته مرکزی اجرائی مجلس اول شد. از ماه مه تا اوت ۱۹۱۷، وزیر کار دولت بورژوایی موقت بود.

۲۶- Vasily Vitalyevitch Shulgin : زمیندار، ناسیونالیست و سلطنت طلب روس. در ۱۹۱۷ فعالانه از دولت موقت بورژوایی حمایت می کرد.

۲۷- Karl Liebknecht (۱۹۱۹ - ۱۸۷۱): رهبر برجسته جنبش کارگری آلمان و جهان. یکی از رهبران جناح چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان، در سالهای جنگ اول جهانی، با ایده حمایت از دولت «خودی» در جنگ غارتگرانه مخالفت کرد. در روز دوم دسامبر ۱۹۱۴، او تنها نماینده پارلمان آلمان بود که به لایحه اعتبارات جنگی رأی مخالف داد. یکی از سازمان دهندگان و رهبران «گروه انترناسیونال» که بعداً خود را «گروه اسپارتاکوس» نامید. در ۱۹۱۶ به سبب تبلیغات ضد جنگ به حبس با اعمال شاقه محکوم شد. یکی از پایه گذاران حزب کمونیست آلمان. در ۱۹۱۹ به وسیله ضدانقلابیون ترور شد.

۲۸- Fiedrich Adler (۱۹۶۰ - ۱۸۷۹): سوسیال دمکرات اتریشی و تئوریسین گرایش معروف به «مارکسیسم اتریشی» که برای پنهان کردن انحراف آن از جوهر انقلابی مارکسیسم و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، از اصطلاحات مارکسیستی استفاده می کرد.

او در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۶ کنت اشتورگ (Sturgh) نخست وزیر اتریش را ترور کرد.
۲۹- Grigory Yefimovich Rasputin (Novykh) (۱۹۱۶ - ۱۸۷۲): ماجراجویی که نفوذ بسیار در دربار نیکلای دوم به دست آورده بود.

۳۰- کنفرانس بال (انترناسیونال دوم) در ۱۹۱۲ بیانیه‌ای به منظور جلوگیری از گسترش جنگ بالکان و دفع شروع یک جنگ عمومی در اروپا منتشر کرد. بیانیه که به کارگران روسیه به سبب مبارزه انقلابی بالنده شان تبریک می گفت، برای احزاب بالکان وظایف مشخصی متکی بر اصل خود مختاری خلق های بالکان تعیین کرد. بیانیه اعلام کرد «اما مهم ترین وظیفه فعالیت های انترناسیونال بر عهده طبقه کارگر آلمان، فرانسه و انگلستان گذاشته شده است. وظیفه کارگران این کشورها است که از دولت های مربوطه خود بخواهند از کمک به دولت اتریش - هنگری و روسیه خودداری کنند. از هر نوع دخالتی در اوضاع آشفته بالکان اجتناب نموده و بی طرفی مطلق را حفظ کنند». بیانیه در حالیکه از «کارگران تمام کشورها دعوت می کرد که با نیروی همبستگی بین المللی پرولتاریا با امپریالیسم مبارزه کنند» اعلام می کرد: «بگذار دولت ها متوجه این واقعیت باشند که با وضعی که اروپا و نظری که طبقه کارگر دارد، آنها نمی توانند بدون در خطر انداختن خود عنان جنگ را رها کنند. بگذار به یاد داشته باشند که جنگ فرانسه - آلمان، قیام انقلابی کمون را به دنبال داشت و جنگ روس و ژاپن، نیروهای انقلابی خلق های روسیه را به جنبش واداشت و رقابت در تسلیحات نیروی نظامی و دریائی به وجه بی سابقه‌ای تضاد طبقاتی انگلستان و قاره اروپا را تشدید کرده و اعتصابات گسترده‌ای ایجاد کرده است. جنون محض خواهد بود هر گاه دولت ها متوجه نباشند که صرف اندیشه درباره سرعت یک جنگ جهانی بطور اجتناب ناپذیری تنفر و شورش طبقه کارگر را موجب خواهد شد. پرولترها آتش گشودن به سوی یکدیگر را برای منافع سرمایه داران، جاه طلبی سلاطین، یا برای افتخار بیشتر معاهده مخفی جنایت می دانند». بیانیه سرانجام از کارگران سراسر جهان می خواست با هر اقدامی که به جنگ منجر می شود با رزمندگی مخالفت کنند. این بیانیه بر اساس دو پاراگراف معروف لنین و روزا لوکزامبورگ در قطعنامه اشتوتگارت (۱۹۰۷) نوشته شده بود.

۳۱- Eugene Victor Debs (۱۹۲۶ - ۱۸۵۵): چهره برجسته جنبش کارگری آمریکا. یکی از سازمان دهندگان «حزب سوسیال دمکرات آمریکا» که بر پایه آن، «حزب سوسیالیست آمریکا» در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی اختیار کرد، خیانت سوسیال شوونیست ها را محکوم کرد و علیه ورود آمریکا به جنگ به تبلیغات وسیعی دست زد.

۳۲- August Bebel (۱۹۱۳ - ۱۸۴۰): چهره برجسته حزب سوسیال دمکرات آلمان و جنبش بین المللی طبقه کارگر.

۳۳- Duma : مجلس نمایندگان که در نتیجه انقلاب ۱۹۰۵ از سوی دولت تزاری تشکیل شد. دوما گرچه در ظاهر «قوه مقننه» به حساب می آمد، اما نیروی مؤثری نداشت و انتخابات آن نه مستقیم بود و نه برابر و نه عمومی. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و ملیت های غیر روس در حداقل ممکن بود. توده های عظیم کارگر و دهقان، حق رأی نداشتند. دومای اول (فوریه تا ژوئیه ۱۹۰۶) و دومای دوم (فوریه تا ژوئن ۱۹۰۷) از سوی دولت تزاری منحل شد. در سوم ژوئن ۱۹۰۷، دولت کودتا کرد و قانون انتخابات جدیدی به تصویب رساند که حقوق کارگران و دهقانان را بیش از پیش تقلیل داد و حاکمیت مطلق بلوک ارتجاعی زمینداران و بورژوازی بزرگ را در دوماهای سوم (۱۲ - ۱۹۰۷) و چهارم (۱۷ - ۱۹۱۲) تضمین کرد.

۳۴- منظور، نمایندگان بلشویک در دومای چهارم: آ.ی. بادایف، م.ک. مورانوف، ی.ای. پیروفسکی، ف.ن. ساموئیلوف و ن.ر. شاگوف است. در نشست ۲۶ ژوئیه (۸ اوت) ۱۹۱۴، نمایندگان همه گروه های بورژوا و فنودال پارلمانی، ورود روسیه به جنگ امپریالیستی را تصویب کردند، اما گروه بلشویک به لایحه اعتبارات جنگی رأی مخالف داد و به تبلیغات انقلابی در میان توده ها دست زد. در نوامبر ۱۹۱۴ نمایندگان بلشویک دستگیر شدند و پس از محاکمه در فوریه ۱۹۱۵ به تبعید ابد در سبیری محکوم شدند.

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com